آیةالله سید رضا صدر

قرآن و راهنمائی بشر

قرآن، منشور راهنمائی است و دعوت بشر است بانسان‌شدن‌ونیکوکاری.

دعوت و راهنمائی، کاری است بسیار دشوار، چون‌بایستی برای مخاطب، قابل پذیرش باشد و مخاطبین گوناگون هستند و دارای اختلاف روحی و اخلاقی بسیارند وهر دسته‌ای را بایستی بطوری راهنمائی کردکه برای آنها قابل قبول باشد.

ازاینرو داعی بحق باید روان‌شناسی کامل و مردم‌شناسی دقیق بوده تا بداند که‌با هر گروهی چگونه سخن گفته و راهنمائی کند و بهمگان راه حقیقت را نشان دهـــد.

مشکل دیگری که برای داعی بحق درکار است آنکه دعوت بحق بطورکلی بر خلاف میل‌منظورین بدعوت میباشد چون دعوت، در کامشان تلخ می‌آید در مثل است: (حرف حق مزن، سرترا میبرند).

دعوتهای بباطل آسان است چون بانجام خواسته‌های کسان وعده میدهند اگر کسی خواهان مال باشد بمال وعده‌اش میدهند اگر خواهان آزادی درتمایلات جنسی باشد بدان وعده‌اش میدهند اگر عقده‌ای و کینه‌ای باشد انتقام را وعده میدهند اگر تعصب نژادی داشته باشد، برتری نژادش را بوی مژده میدهند.

ولی دعوت بحق چنین مژده‌هائی ندارد. مژده دعوت بحق انسان شدن و آدم خوب گردیدن است. واین سخن را کمتر کسی میفهمد چون‌خواهد گفت:

(من انسان هستم و آدم خوبی میباشم و نیاز بدعوت تو ندارم).

سخنی را بکسی باوراندن اگر بر خلاف نظریه‌اش باشد ویـا مطـــابق دلخواهش نباشد بسیار مشکل خواهد بود و موفقیت در آن‌فداکاری میخواهد.

هدف از دعوت نیز گوناگون است گاه اختصاص بگروهی دارد و گاه به

سرزمینی، وگاه زمانی معین در آن منظور است وگاه بالاتر از همه اینها است که اجتماع بزرگ بشری برای داعی هدف میباشد که محدود بقومی یا نژادی یا زمانی یامکانی نخواهد بود و هدف قرآن در دعوتش چنین است.

مشکل دیگری که‌در راه داعی بحق موجود است آنکه‌بشر نادان خود را خطاکار و آدم بدی نمیداند وداعی بحق را تخطئه کرده ویا درغگو می‌پندارد.

جاهل باطل‌گرا چون نظریه‌ای مطابق دلخواهش پذیرفته وآنرا برای خود بت قرار داده می‌پرستد وبا آن عشق میورزد. بطلان نظریه‌اش را بوی فهماندن و نادرستی آنرا بدو باوراندن بس دشوار است.

بیماری که از بیماری خود آگاه نباشد درمان‌پذیر نخواهد بود.

نخستین گام برای پزشکی که بخواهد بیماری را درمان کند آگهانیدن او از بیماریش میباشد درصورتیکه آماده شنیدن هشدار باشد. بیماریهای‌روحی ونادانیهای درونی همگی ازاین قبیلند که کسی که دچار آنها باشد ازبیماری خود آگاه نیست.

بسیار شده‌که بیماری‌آماده‌شنیدن هشدارنادانی بیماریش‌نمی‌باشدنادانی که بی‌بنادانی خود نبرده خود را دانا میداند وانکه دانش بخواند دشمن‌میپندارد.

پیروان مسلکها و کیشهای باطل همگی ازین قبیلند با مسلك خود عشق میورزند وکیش خود را صحیح میدانند چون مطابق خواسته دلشان میباشد.

مشکل دیگری که در برابر داعی بحق قرار دارد تعصب است مـــرد متعصب اگر بطلان مذهب خودرا تشخیص دهد بازهم دست‌بردار نیست.

مشرکان، قریش بسیارزیرك وهوشمندبودند ومیدانستندکه بتهای‌فلزی‌و خدایان سنگی آفریده نیستند، تاثیری در خیر و شر ندارند، ولی از بت دست بردار نبودند. در برابرش قربانی میکردند وجانهای خود را در این راه تعصب باطل فدا میکردند!

تعصب، آدمی را کوردل میسازد چشم دارد ولی نمی‌بیند گوش‌دارد ولی نمی‌شنود هم‌اکنون میلیونها نفر، در سرزمین چین و شبه‌قاره هند باین‌بیماری روانی یعنی تعصب دچار هستند واز بت بی‌جان بی‌عقل انتظار برکت‌وسعادت دارند شگفتی اینجا است که جانداری ازبی‌جانی کمك بخواهد وخردمندی از نابخردی راهنمائی جوید.

تعصب زشت است هرچند برای دین حق باشد.

دفاع از حق، وقتی زیبا است که برای حق باشد وانکه در اثر تعصب از مذهب حق دفاع‌کند، برای حق نیست بلکه برای آنست که مذهب او میباشد واین خودپرستی خواهد بود نه حق پرستی. در جهاد احد یا بدر مردی را که

نامش را فراموش کرده‌ام فداکاری بی‌نظیری ازخود نشان داد و جراحاتی سنگین برداشت کسی بدو گفت:

خوشا بحالت، شهادت یافتی و بهشت برین درانتظار تو خواهد بود.

آنمرد گفت: بهشت دروغ است.

گفت: مگر تو مسلمان نیستی؟ آنمرد گفت: نه.

گفت: پس چرا چنین فداکاری کردی؟!

(چون من‌اهل مدینه هستم ونخواستم اهل مکه برما پیروز شوند!).

سپس شمشیر خودرا، برزمین عمود ساخت وخود را بروی آن انداخت و با نیمه‌جانی که از وی باقی مانده بود، انتحار کرد!!...

اگر بخواهید بدانید که درباره مذهب خود حق‌پرست هستید یا تعصب وخودپرستی دارید خود را چنین بیازمائید:

اگر سخنی برخلاف عقیده خود شنیدید یکی از دو حالت را خواهیدداشت:

یا در آن سخن می‌اندیشید تاپی‌ببرید درست است یا نادرست واگر خود نتوانستید از دانشمندی می‌پرسید اگر درستش‌یافتید، می‌پذیرید واگرنادرست بود روشن میکند دراین صورت شما تعصب ندارید و حق‌پرست‌هستید.

باآنکه آماده گوش‌دادن‌به‌آن‌نخواهید بود واگرگوش دادیددوست می‌دارید که آنراباطل سازید ودر پی دلیل برای باطل کردنش میگردید بدانیدکه متعصب وخودپرست هستید مرد حق‌پرست عقیده‌اش را تابع دلیل قرار میدهد ولی خودپرست برای عقیده‌ایکه اتخاذ کرده دلیل جستجو میکند. این آزمایش‌صد درصد قابل اعتماد نیست ولی نود درصد قابل اعتماد است.

حق‌پرست خود را برای حق میخواهد. خودپرست حق‌را برای خود.

قرآن، برای راهنمائی بشر و دعوت برای هدایت خلق با چنین مشکلاتی روبرو بوده . دعوتی که تنها بوسیله راهنمائی بوده، نه بوسیله زور، و نه بوسیله پول ونه بوسیله مژده برای رسیدن بمقاصد شخصی.

قدرت، بردست وزبان، میتواند چیره شود ولی بر دل توانائی ندارد صریح قرآن است:

(دردین زورگوئی نیست)[۱].

داعی بحق، راه را از چاه و گمراهی را از رستگاری نشان‌میدهد. مخاطبش خواه پند گیرد، خواه ملال. پول نیز، ایمان‌آور نیست، دست وزبانرا میتوان

۱ــ سوره بقرة لااکراه فی‌الدین.

با پول خرید ولی دل را نمیتوان با پول خرید.

مژده دادن برای رسیدن بخواهش دل نیز ایجاد عقیده وایمان نخواهد کرد. داعی‌بحق‌نخست هشدار میدهدوسپس‌رستگاری‌را ازگمراهی‌نشان‌میدهد.

اعجاز قرآن دراین است که‌باوجود این همه مشکلات و صعوبات و آزاد بودن مردم در پذیرش دعوتش، دراین دعوت موفق بوده و توانسته در طـــی صدها سال میلیاردها بشر را راهنمائی کرده واز گمراهی نجات دهد.

اکنون باید دید که قرآن چگونه هشدار میدهد وچگونه راهنمائی‌میکند!

قرآن سرتاسرش، راهنمائی است و بطور کلی، کتابی است که برای راهنمائی بشر فرستاده شده ولی به چند نمونه از راهنمائی قرآن بسنده‌میشود تا رهنمائی برای راهنمائی قرآن باشد

ارجاع بشر بدرون خود

قرآن، بشر را بدرون خود ارجاع میکند و ویرا در برابر قاضی وجدان خودش قرار میدهد تا بفطرت خود پی‌ببرد و شعور باطنی او بیدارش سازد.

شعور باطنی کمتر خطا دارد و قضاوت وجدان، صددرصد صحیح‌است.

آنکه فطرت انسانی، بر وی حکومت کند، از گمراهی بدور خواهد بود و رستگاری در انتظار او است.

حکومت فطرت در نهاد بشر، بر حکومت عقل ، تقدم دارد. دیوانگان از راهنمائی فطرت برخوردارند کودکان نیز چنین هستند هر دو گروه ظلم و ستم را زشت می‌شمارند دروغ را ناپسند میدانند راستی ودرستی وعدل و احسان را خوش میدارند و قاضی بزشتی آن و زیبائی دین، فطرت میباشد چون فاقد عقل هستند.

اگر اوضاع واحوال محیط از رهنمائی فطرت جلوگیری نمیکرد، همـه افراد بشر نیکوکار میبودند و تبه‌کاری یافت نمیشود و جهان پر از عدل و داد میگردید.

قرآن، دراین راهنمائی کاری میکند که‌بشر بخود آید وخویشتن را مورد پرسش قرار دهد آیا اینکاریکه میکند خوب است یا بد؟ آیا این نظریه‌ایکه اتخاذ کرده صحیح است یا غلط؟

کیست که این پرسش را میکند؟ و مخاطب در آن چه کسی است. در حالیکه پرسنده وپاسخ دهنده یکی است و دوتانیست.

قرآن، فطرت بشر را برای دوری از شرك و دعوت بخدای یگانه چنین

مورد سئوال قرارمیدهد:

(آیا خدایان پراکنده صحیح است یا خداوند یگانه بسیار توانا) یوسف۷۸

وبرای نمایاندن‌قدرت خدای بزرگ چنین می‌پرسد:

کیست که بداد بینوایان میرسد و نجاتشان میدهد. کیست کـــه در بیابانهای تاریك ودریای ظلمات راه را نشان میدهد. کیست که آفرینش راآغاز کرده و جهانرا از نیستی به‌هستی آورده. کیست که به بشر، از آسمان و زمین، روزی میدهد. نمل ٦٢

قرآن بی‌ارزشی بتها و قدرت بزرگ الهی را چنین وانمود میکند:

(آیا آنکه موجودی را از نیستی بهستی آورده با آنکه هیچکاری ازاوساخته نیست یکسانند؟) نحل ١٦

(این بتهائی را که شما بندگی میکنید قدرت آفریدن مگسی راندارند). حج ٧٣

ارجاع بشر بعقل

قرآن، گام دیگری را در راهنمائی برداشته و آن ارجاع بشر بســـوی عقلش میباشد.

قرآن با خردمندان سخن می‌گوید واز آنان میخواهد تا عقل خود را بکار انداخته سعادتمند شوند و رستگار گردند. قرآن در سوره بقره‌چنین میگوید:

(ای خردمندان وای صاحبان عقل وخرد بهترین توشه تقوی است). ۱۹۷

در سوره آل عمران چنین میگوید:

در آفرینش آسمانها و زمین وپی درپی بودن شب و روز بینشی است برای خردمندان. ۱۹۰

در سوره یوسف چنین میگوید:

این سرگذشتها سرمشقی است برای خردمندان. ۱۱۹

دعوت بسوی فکروراندیشه

ترغیب و تحریص بتفکر واندیشیدن، در پیدایش جهان، در پیدایش بشر، در پیدایش زمین وآسمان نمونه‌ای است دیگر از راهنمائی قرآن. در سوره غاشیه چنین میگوید:

آیا نمی‌بینید که اشتر چگونه آفریده شده؟ آسمان چگونه افراشته‌شده؟ کوهستانها چگونه جای گرفته؟ زمین چگونه پهناور گردیده؟ /١٦

قرآن، بشر را بسوی تحقیق وکاوش دعوت میکند تا در اسرار ورموز

آفرینش و جهان هستی بیندیشد واز حقایق کونی آگاه گردد.

مذاهب باطل، پیروان خودرا از بحث وانتقاد ممنوع میکنند ولی قرآن پیروان خود را به بحثو کاوش دعوت میکند.

مسیحیت امروز عقل را از کار می‌اندازند وبشر را از منطق صحیح دور میکند:

اگر بیك‌تن مسیحی بگوئید: چگونه‌سه‌تا بایکی‌مساوی میگردد؟ میگوید:

این فوق عقل است، و خدای پدر وخدای پسر و خدای روح‌القدس درعین آنکه سه‌اند یکی هستند. وبدین وسیله پایه منطق و علوم ریاضی را باطل میسازد.

تاریخ و سرگذشت

قرآن، کتاب تاریخ نیست ولی از تاریخ و سرگذشت پیامبران و نیکان بشریت سخن میگوید از داستانهای تبه‌کاران و ستمگران، دم میزند.

داستان شنونده و خواننده‌اش را از خواب بیدار میکند و مست راهشیار میسازد بویژه اگر افسانه نباشد و داستان حقیقی باشد.

قرآن تاریخ حقیقی و سرگذشت واقعی را یاد میکند تاخواننده چیزفهم از آن عبرت بگیرد. بصواب رو آورد و از خطا بگریزد.

قرآن از تاریخ موسی و فرعون سخن میگوید، سرگذشت ابراهیم و نمرود را بیان میکند. از تقوا و پرهیزکاری یوسف و عشق آتشین زلیخا دم میزند و از حق‌جوئی پادشاه مصر حکایت میکند و ستیزه‌جوئی اقوام عرب با پیامبران خبر میدهد و دگر.

قصص قرآن همگی از شاهکارهای بزرگ بشر بشمار میرود که نظیر آنها تاکنون در هیچ زبانی دیده نشده و اگر چنین بود اعلام میشد.

داستانسرائی قرآن هدف نیست بلکه وسیله است برای هدایت خلق و راهنمائی مردم بشر برحسب فطرت قصه را دوست میدارد، و خوش داردکه از سرگذشت و تاریخ گذشتگان آگاه شود. قرآن، ازاین فطرت بشری بسود بشر استفاده‌کرده آنرا یکی از وسائل هدایتش قرارداده واینکار اززوانشناسی عمیق قرآن، خبر میدهد.

معرفی نیکی

بشر برحسب طبیعتش، نیکی را دوست میدارد و خوش داردکه نیکوکار باشد و دگران ویرا بدین صفت بشناسند واین حالت از فطرت و طبیعت بشر